

# «چهار صندوق»

## در پرتو رویدادهای تاریخی ایران (دهه‌های بیست تا چهل)

افشین هاشمی

مقدمه:

ایران در گستره‌ی سال‌های ۱۳۲۰ و چندی پیش و پس از آن بستر حوادث بسیاری است. جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین و به تبع آن شکست آلمان تأثیر بزرگی بر نظام‌های سیاسی همه‌ی کشورها و از جمله ایران که در عین بی‌طرفی حمایتی ضمنی از افکار نژادپرستانه‌ی هیتلر داشته، گذاشته است. این اتفاق بیرونی در کنار دیگر اتفاقات سیاسی داخل کشور، از جمله انتقال تاج شاهی از سر رضاشاه به محمدرضاشاه، حرکت دوباره‌ی بعضی گروه‌های روشنفکری و ایدئولوژیک پس از مشروطه (مثلاً گروه پنجاه‌سه نفر که بعدها حزب توده از دل آن شکل می‌گیرد) اوضاع داخلی ایران را بستر کشاکش‌های تازه‌ای ساخته است.

در کنار این اتفاقات سیاسی، ارتباط با دنیای جدید آن سوی آب‌ها، امکانات فرهنگی جدیدی را به ارمغان آورده است. اینک ادبیات ایران از زیر سیطره‌ی معیارهای ادبیات غنی و کهن به در آمده و پدیده‌هایی چون شعر نو، داستان کوتاه و... به مدد حضور نیما و هدایت و جمال‌زاده و... شکل گرفته است. این میان دو پدیده‌ی نسبتاً نوظهور یعنی سینما و تئاتر نیز طرفدارانی بسیار یافته‌اند و پاسخگویی به این نیاز، گروه‌های مختلف تولیدکننده‌ی این آثار و حتا مدارسی را برای آموزش و تربیت علاقمندان به وجود آورده است. این دو هنر در بستر این اتفاقات نه برای همه‌جا و همه‌کس، اما در برخی تأثیر و تأثر انگیزه است. هنرمندان «متعهد» (با همان تعریفی که امروز در برابر خیل آثار

سفارشی شاید کلیشه‌ای به نظر برسد!) در برابر این اتفاقات بی‌صداننشسته و در صدد انجام وظیفه‌ی خود برای روشنگری مردمان و مبارزه‌ی فکری با حکومت وقت بودند؛ آن چه پیش‌تر فقط امکانی برای تفریح محسوب می‌شد، اینک ابزاری ست برای بیان اندیشه. در سال‌های مبارزات مشروطه، شعر و موسیقی همگام با هم و همراه با مبارزه‌ی مردم در برابر استبداد در حرکت است اما از پس آن سال‌ها چندان نامی از نمایشگران به چشم نمی‌خورد. تنها میرزاده‌ی عشقی ست که در این حیطه، سکوت اختیار نمی‌کند. در دهه‌ی بیست به بعد اما با افزایش تعداد روشنفکران و تحصیل‌کردگان و همچنین پیشرفت هنر تئاتر و البته استقبال از سوی مخاطبان، وظیفه‌ی مبارزه بر دوش هنرمندان این عرصه - البته آن‌ها که وظیفه‌ای برای خود قائل بودند! - بیش‌تر سنگینی می‌کند. نمایشنامه‌ی چهارصندوق در نیمه‌ی دهه‌ی چهل (آبان ۱۳۴۶ - تاریخ نگارش آن) از جمله‌ی این آثار است.

در این نوشته به بررسی تطبیقی حوادث تاریخی دو دهه‌ی بیست تا چهل می‌پردازیم که هم‌زمان است با تولد نویسنده (۱۳۱۷) تا پاییز ۴۶ (زمان نگارش اثر). البته باید متذکر شد که هیچ‌گاه در هیچ اثری نمی‌توان اهداف یا نگرش نویسنده را با قاطعیت تشخیص داد و ارائه کرد. این کار نه تنها از جانب منتقدان و مفسران و تحلیل‌گران، که از طرف خود نویسنده هم ممکن نیست. شاید به همین دلیل است که بسیاری اوقات خود آثار، جذاب‌تر و عمیق‌تر از گفته‌های خالقان‌شان در باره‌ی آن‌هایند. چراکه در یک اثر نه فقط بخش خود آگاه نویسنده، که بخش ناخود آگاه ذهن او نیز درگیر است و چه بسا بیش‌ترین زایش هنری در همین مرتبه‌ی ناخود آگاه اتفاق می‌افتد. اما نکته این جاست که این ناخود آگاه همواره در معرض و تحت تأثیر عوامل بیرونی، جانبی و محیط پیرامون نویسنده از ازل تا زمان حضورش (و یا حتا پس از آن!) قرار دارد و دیالکتیک بین این‌هاست که پس از گذر از آگاهی تکنیکی نویسنده به خلق اثری منجر می‌شود که بازتاب هرچه بهتر همه‌ی این چالش‌ها و درگیری‌ها، ضامن ماندگاری‌اش خواهد بود.

در این نوشته سعی بر کشف آن عوامل پیرامونی ست که نتیجه‌شان همخوانی موبه‌مو و نعل‌به‌نعل حوادث تاریخی و وقایع نمایشنامه است. حال این‌که نویسنده خود به‌هنگام نگارش به تمامی این اتفاقات نظر داشته و آگاهانه از آن‌ها بهره جسته یا این‌که تأثیرات رخدادهای زمانه‌اش را با قصه‌پردازی خود عجین ساخته و این تشابهات اتفاقی ست، نمی‌دانیم. اما هرچه باشد این اثر - چهارصندوق - نشان از حضور نویسنده‌ای دارد که سر در لاک خاموشی به‌بهانه‌ی هنر برای هنر ندارد و اتفاقاً به‌شدت به محیط پیرامون خود که همانا وطنی ست به نام ایران (که تاریخچه و گم‌گشتگی هویتی‌اش مضمون بسیاری از آثار اوست) حساس است و دلش برای آن می‌تپد.

**چهار صندوق** نمایشنامه‌ای است نگاشته در بیست‌و‌نه سالگی نویسنده‌اش که تاریخ این سرزمین را در همان بیست‌و‌نه سال روایت می‌کند چنان‌که شاید تا امروز نیز ادامه یافته باشد. شاید به همین دلیل است که این نمایشنامه همچنان در صفحات کتاب باقی مانده؛ شاید در جایی مترسکی همچنان شلاق به دست ایستاده باشد!

## گاهشمار رویدادهای تاریخی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۶:

۱۳۲۰ - ۳ شهریور: تجاوز و اشغال ایران توسط متفقین / ۷ مهر: تأسیس حزب توده‌ی ایران.

۱۳۲۱ - تشکیل شورای متحده‌ی مرکزی کارگران، که حزب توده بر آن تسلط داشت.  
۱۳۲۲ - گفت‌وگو با شرکت‌های نفتی انگلیسی و امریکایی به منظور واگذاری امتیازات جدید به ریاست ساعد/ کنفرانس تهران با حضور استالین، چرچیل و روزولت و تعهد برای تخلیه‌ی ایران پس از جنگ.

۱۳۲۳ - ۴ مرداد: درگذشت رضاشاه در تبعید / شهریور: ورود هیأت کافتارادزه برای مذاکره در خصوص امتیاز نفت شمال.

۱۳۲۴ - مرداد: شورش افسران توده‌ای در لشکر خراسان / شهریور: تأسیس فرقه‌ی دمکرات آذربایجان به دست جعفر پیشه‌وری و رفقاییش و ادغام سازمان حزب توده‌ی آذربایجان با تصویب شوروی و بدون اطلاع رهبری حزب توده! / آذر: تشکیل دولت خودمختار در آذربایجان توسط فرقه‌ی دمکرات.

۱۳۲۵ - تأسیس جمعیت فداییان اسلام توسط نواب صفوی / خرداد: عقب‌نشینی ارتش شوروی از ایران / ۲۳ تیر: اعتصاب بزرگ کارگران نفت به رهبری حزب توده / آذر: شکست فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و تصرف تبریز توسط ارتش شاهنشاهی.

۱۳۲۶ - تیر: مرگ مشکوک پیشه‌وری مؤسس تبعیدی فرقه‌ی دمکرات در باکو / آذر: سقوط کابینه‌ی قوام/ دی: نخستین انشعاب بزرگ در حزب توده توسط افرادی چون خلیل ملکی، انور خامه‌ای، جلال آل‌احمد، نادر نادرپور، ابراهیم گلستان و... / بهمن: قتل محمد مسعود روزنامه‌نگار مشهور ضد‌درباری و مدیر روزنامه‌ی مرد امروز به دست نیروهای حزب توده (که اما به پای دربار نوشته می‌شود).

۱۳۲۷ - ۱۵ بهمن: سوء قصد به جان شاه؛ حزب توده غیرقانونی اعلام می‌شود.

۱۳۲۸ - ۱۱ آبان: تأسیس جبهه‌ی ملی توسط محمد مصدق و یارانش.

۱- «اجرای این نمایش هر بار از صحنه پایین کشیده شده» (بهرام بیضایی، ۱۳۵۸، ص ۸۴) و تا امروز نیز جز در بعضی اجراهای دانشجویی رنگ صحنه به خود ندیده است.

۲- باقر عاقلی؛ ۱۳۷۲ (خلاصه شده توسط مازیار بهروز در شورشیان آرمانخواه).

۱۳۲۹- ۶ خرداد: قتل احمد دهقان، نماینده‌ی مجلس، روزنامه‌نگار ضدتوده‌ای و مدیر مجله‌ی تهران مصور / ۵ تیر: نخست‌وزیری سهبید حاج علی رزم‌آرا / ۲۴ آذر: فرار ده تن از رهبران بلندپایه‌ی حزب توده از زندان از جمله نورالدین کیانوری و خسرو روزبه / ۱۶ اسفند: قتل رزم‌آرا به دست فداییان اسلام / ۲۹ اسفند: ملی شدن صنعت نفت ایران.

۱۳۳۰- اردیبهشت: نخست‌وزیری مصدق و اجرای طرح قانونی دایر به اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت / ۲۳ تیر: ورود اورل هریمن، نماینده‌ی ترومن، برای میانجیگری در مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس که با تظاهرات حزب توده و زدوخورد با نیروهای امنیتی روبه‌رو می‌شود. از این مقطع به بعد حزب توده بر تبلیغات خود علیه مصدق شدت می‌بخشد / ۱۴ مهر: سفر مصدق به امریکا.

۱۳۳۱- ۲۵ تیر: کناره‌گیری مصدق به خاطر اختلاف با شاه / ۳۰ تیر: قیام خونین مردم به پشتیبانی از مصدق و نخست‌وزیری دوباره‌ی او به حکم شاه. آغاز حمایت حزب توده از مصدق! / مرداد: جدایی خلیل ملکی و یارانش از حزب زحمتکشان و تشکیل نیروی سوم / ۳۰ مهر: قطع روابط دیپلماتیک با انگلیس توسط مصدق / اسفند: مرگ استالین

۱۳۳۲- اردیبهشت: دزدیده شدن و قتل سرتیپ افشارتوس، رئیس شهربانی هوادار مصدق / ۲۵ مرداد: انحلال مجلس هفدهم توسط مصدق. نخستین تلاش برای کودتا علیه دولت مصدق که شکست می‌خورد. درخواست مصدق برای همه‌پرسی درباره‌ی آینده‌ی ایران / ۲۸ مرداد: دومین اقدام به کودتا با پشتیبانی سیا، ام. آی. ۶ و دربار شاه؛ سقوط دولت مصدق / ۲۱ آبان: نخستین تظاهرات گسترده‌ی پس از کودتا توسط ملی‌گرایان، و شرکت حزب توده در آن / ۱۶ آذر: تظاهرات دانشجویان علیه سفر نیکسون به ایران، کشته شدن شریعت‌رضوی، قندچی و بزرگ‌نیادر جریان تظاهرات، و نام‌گذاری این روز به عنوان روز دانشجو.

۱۳۳۳- بازداشت و مرگ دو تن از فعالان رده‌ی متوسط حزب توده (وارطان سالاخانیان و محمد کوچک شوشتری) زیر شکنجه / مرداد: سرانجام مذاکرات نفت و توافق ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت / شهریور - اسفند: کشف سازمان نظامی و چاپخانه‌ی مخفی حزب توده؛ اعدام نخستین گروه از افسران شاخه‌ی نظامی حزب توده؛ بازداشت عناصر رده‌بالای حزب و سازمان جوانان؛ کشف ارباب مهمات حزب در تپه‌های داوودیه. ۱۳۳۴- مرداد: اعدام آخرین گروه افسران حزب توده. سفر شاه به شوروی و امضای موافقتنامه‌ی تجاری / مهر: پیوستن ایران به پیمان بغداد.

۱۳۳۶- تأسیس ساواک با کمک سیا و موساد / دستگیری خسرو روزبه عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده پس از یک درگیری مسلحانه / ۸ اسفند: کشف طرح کودتا علیه شاه

و دستگیری عاملان اصلی آن از جمله تیمسار ولی‌الله قری.

۱۳۳۲- اعدام خسرو روزبه/ توقف فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ی حزب توده در ایران / ۱۷ اسفند: قرارداد درجانبه‌ی نظامی ایران و آمریکا و تعهد آمریکا به دفاع از ایران در برابر هرگونه تجاوز.

۱۳۳۸- دی: تظاهرات یک‌هزار دانشجو علیه شاه در انتقاد از سیاست حداقل نمره‌ی

قبولی!

۱۳۳۹- خرداد: آغاز دوره‌ی کاهش سرکوب از طرف شاه که تا ۱۳۴۲ به طول می‌انجامد/ تأسیس جبهه‌ی ملی دوم توسط عده‌ای از همکاران مصدق/ انتخابات مجلس بیستم برای یک دوره‌ی جدید چهارساله/ آغاز دوره‌ی ریاست جمهوری کندی در آمریکا.

۱۳۴۰- ۱۰ فروردین: درگذشت آیت‌الله بروجردی در قم/ ۱۲ اردیبهشت: اعتصاب معلمان برای افزایش حقوق و کشته‌شدن یک نفر/ ۱۶ اردیبهشت: آغاز نخست‌وزیری علی‌امینی/ انحلال مجلس بیستم توسط شاه و دستور تجدیدنظر در قوانین انتخابات/ ۲۱ اردیبهشت: تأسیس نهضت آزادی از سوی مهدی بازرگان، آیت‌الله محمود طالقانی و همفکران‌شان/ امضای قانون اصلاحات ارضی توسط شاه و ابلاغ آن به علی‌امینی/ گشایش مجلس بیستم با حضور طرفداران شاه!

۱۳۴۱- فروردین: ملاقات شاه و کندی در واشینگتن/ جایگزینی اسدالله علم به جای علی‌امینی/ اعلام انقلاب سفید توسط شاه.

۱۳۴۲- ۱۵ خرداد: سرکوب قیام گسترده‌ی مردمی علیه برنامه‌ی اصلاحات و به حمایت از آیت‌الله خمینی/ آغاز شورش گسترده‌ی بهمن قشقایی در مرکز ایران که تا سال بعد ادامه می‌یابد/ انشعاب اعضای جوان حزب توده و تشکیل سازمان انقلابی حزب توده/ اسفند: انتصاب حسنعلی منصور به نخست‌وزیری.

۱۳۴۳- مهر: تصویب کاپیتولاسیون/ تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه پس از اعتراض شدید به کاپیتولاسیون/ دی: تأسیس سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان توسط اخراج‌شده‌های حزب توده/ بهمن: ترور منصور توسط محمد بخارایی و جانشینی امیرعباس هویدا که به مدت ۱۳ سال بر کرسی صدارت می‌ماند.

۱۳۴۴- فروردین: ناکامی در سوءقصد به جان شاه توسط گروهی وابسته به سازمان انقلابی و سپس محاکمه‌ی آن‌ها در مهرماه/ شهریور: تأسیس سازمان مجاهدین خلق ایران/ بهبود روابط ایران و شوروی و مبادله‌ی گاز و تجهیزات نظامی!

۱۳۴۵- آغاز شورش مسلحانه در کردستان تا سال ۴۸/ درگذشت مصدق در تبعید

داخلی.

۱۳۴۶- ۴ آبان: تاجگذاری شاه!

### خلاصه‌ی نمایشنامه‌ی چهار صندوق:

مجلس یک: زرد، سبز، سرخ و سیاه از دشمنی نامعلوم احساس خطر می‌کنند. زرد برای ترساندن دشمن، ایجاد امنیت و راحتی خیال پیشنهاد ساختن مترسکی قوی، مسلح و مجهز می‌دهد. مترسک با همکاری همه ساخته می‌شود اما مترسک با قدرتی که از خود آن‌ها گرفته می‌خواهد همه‌شان را به زیر سلطه‌ی خود بکشد. آن‌ها در پی حل این مشکل‌اند و در این راه با هم پیمان می‌بندند. سرخ اما اولین نفری است که به خاطر ترس باختن سرمایه و اموال و موقعیت خود خیانت می‌کند و به زیر یوغ مترسک می‌رود. بعد از او سبز با مترسک کنار آمده، این یوغ را می‌پذیرد. زرد آشکارا مخالفت خود را با مترسک اعلام می‌کند اما مترسک با نیرنگ او را در برابر دیگران خائن جلوه می‌دهد و آن دوی دیگر که خود پیش از این خیانت و سازش کرده‌اند از این پیشامد استقبال می‌کنند. سیاه تنها کسی است که فریب نمی‌خورد. پس مترسک به زور متوسل می‌شود و با شکنجه او را مجبور به ساختن صندوقی - برای حبس کردن خویش - می‌کند. حالا هریک از آن چهار تن در صندوقی جداگانه جای می‌گیرند.

مجلس دو: پس از مدت‌ها، زرد با شنیدن صدای گریه‌ی سیاه از صندوق خود بیرون می‌آید. با فریاد زرد، بقیه نیز از صندوق‌ها بیرون می‌آیند و به یاد می‌آورند که در صندوق‌های مترسک اسیر شده‌اند. آن‌ها تصمیم به اتحاد و از بین بردن مترسک می‌گیرند. پیشنهاد زرد برای اولین قدم، شکستن صندوق‌های شان است. سیاه اولین نفر است که صندوق خود را در هم می‌شکند؛ اما سرخ از شکستن صندوق خود سر باز می‌زند و به دنبال او، سبز نیز کنار می‌رود. در نتیجه زرد هم که بی‌پشتیبان مانده کنار می‌کشد. مترسک می‌آید تو. همه به صندوق‌ها برمی‌گردند جز سیاه که بی‌پناه باقی مانده؛ و حالا تبر در دست، مقابل مترسک، نعره می‌کشد: خورشید! خورشید!

اشاره‌ای کوتاه به شکل اجرایی موجود در متن:

متن در اولین مواجهه، شکل اجرایی‌اش را می‌نماید: «چهار صندوق / تقلید در دو مجلس»

پیش از هر چیز خود قالب و نام «چهار صندوق» یادآور یک بازی بسیار قدیمی است که در سده‌ی گذشته در مجالس شادی اجرا می‌شده. در شکل اولیه تماشاگر با رقصی روبه‌رو بوده که رقصنده‌هایش از درون صندوق‌هایی در بسته بیرون آمده و هریک به‌تنهایی یا دسته‌جمعی رقصی را اجرا کرده و سپس دوباره به صندوق‌ها بازمی‌گشته‌اند. این چهار رقصنده‌ی پنهان در صندوق‌ها، لباس‌هایی به‌رنگ قرمز، زرد، آبی و بنفش داشته‌اند. این‌گونه رقص که بسیار مورد علاقه‌ی مردم بود چندی بعد با تغییر شکلی و با نام «چهار صندوق» به تقلید راه پیدا کرد و در این حال به جای رقصنده‌ی بنفش

یک شخصیت تازه‌ی بازی یعنی «سیاه» در کنار سه نفر دیگر ظاهر شد که تمسخر این رنگ مشخصه‌ی آن تقلیدها بود. چهار مرد خصوصیات و رنگ و لهجه‌ی یکدیگر را مسخره می‌کردند، دعوائی درمی‌گرفت و زرد برنده می‌شد و بعد آشتی و آخر کار همه با رقص و آواز به صندوق‌ها برمی‌گشتند<sup>۱</sup>. البته بیضایی در چهار صندوق خود تنها لایه‌ی رویی این بازی سنتی را حفظ کرده و در معنا و داستان روح دیگری به آن بخشیده است. دو کلمه‌ی «تقلید» و «مجلس» نیز با خود هویت نمایش ایرانی را به همراه دارند؛ در ادامه، در پرداخت شخصیت «سیاه» نیز از تکیه‌کلام‌ها و خوشمزگی‌های برگرفته از سنت و سابقه‌ی «سیاه‌بازی» و ویژگی‌های این شخصیت در نمایش روحوسی بهره گرفته شده، و بخشی از بار طنز اثر به این ترتیب به دوش اوست. البته این طنز تلخ یک بار دیگر موقعیت معنایی شخصیت «سیاه» را مؤکد می‌کند.

در جای جای نمایشنامه همچنین به رقص‌های پرشور و تعقیب‌و‌گریزهای همراه با موسیقی هم اشاره می‌شود که هویت بازی و رقص «چهار صندوق» و نمایش روحوسی را آمیخته با هم داراست.

بررسی تطبیقی حوادث تاریخی ایران ۴۰-۱۳۲۰ و نمایشنامه:

#### الف) مجلس اول:

در ابتدای نمایشنامه چهار نفر - زرد، سبز، سرخ، و سیاه که بعداً به آن‌ها اضافه می‌شود - از خطری نامعلوم می‌گویند. این چهار نفر که با چهار رنگ مشخص شده‌اند تعریف رنگی خود را نه از مفاهیم نقاشی یا گرافیک بلکه از همان بازی «چهار صندوق» می‌گیرند: آدم‌های پنهان شده در صندوق‌های زرچوبه و حنا و زغال و...؛ اما سبز معنای خود را از جایی دیگر می‌یابد که آن هم البته ریشه‌ای ایرانی دارد: شمایل‌های آیینی و نقاشی‌های مذهبی و هنر عامیانه، و البته نظام نشانه‌شناسی رنگ در تعزیه.

پس از تعریف رنگی اولیه، آن‌ها خود را (در پس نگرانی‌شان راجع به آن چه نسبت به از دست دادنش احساس خطر می‌کنند) معرفی می‌کنند:

زرد: خطر برای فکر / بس کنید این حرف‌های زنگ‌زده رو...

سبز: خطر برای رواق، بر سر مقدسات / در مسجد و محراب / کار من تجسس است در متون و اخبار قدیمه، به خصوص در موضوع ماوراءالطبیعه...

سرخ: به سر مال‌التجاره‌ها [چی می‌آد؟]، به سر قافله‌ها / در بازار / من یک تاجر ناچیز بیش نیستم، خرید و فروشی می‌کنم و...

سیاه: من هیچ چی نمی‌دونم، اما می‌خوام شروع کنم / جهنم فقط مال منه؟ / من

تنهام...

در همین گفتارها شخصیت یا هویت نمایشی هر رنگ با قرارداد نمایشنامه شکل می‌گیرد: زرد نشانی از روشنفکران با خود دارد، سبز از مذهب‌یون قشری، سرخ از بازاریان و سیاه از عامه‌ی مردم.

در این جا نویسنده به یک طبقه‌بندی بین اقشار جامعه دست زده که برآمده از ذات فرهنگی خود جامعه (در روزگار نگارش اثر) است و نه تعاریف روشنفکری آن دوران یا تعاریف طبقه‌بندی‌های مارکسیستی. در حقیقت نویسنده با تشخیص نوع خاص طبقات اجتماعی در ایران و تفاوتش با تئوری‌های فلسفه‌ی سیاسی رایج زمانه تصویری دقیق‌تر از محیط پیرامونش ارائه می‌دهد. از یاد نبریم که اکثریت روشنفکران و به‌خصوص مبارزان سیاسی آن دوران بر تشابهات (واقعی یا وهمی) جامعه‌ی ایران با اتحاد جماهیر شوروی یا چین یا آلبانی و... پای می‌فشردند تا نگره‌های مبارزاتی خود را بر آن اساس استوار کنند<sup>۱</sup> و محبوبیت نگرش چپ و حتا حزب توده در جامعه‌ی روشنفکری بر پایه‌ی همین تشابهات مفروض چشمگیر می‌نمود. با وجود جدایی نیروی سوم (خلیل ملکی و یاراناش) که حمایت گروهی از روشنفکران برجسته را با خود همراه داشت، باز هم بسیاری از نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان، مستقیم یا غیرمستقیم (حتی آگاهانه یا ناآگاهانه) زیر نفوذ نگره‌ها، فرض‌ها و آرمان‌پردازی‌های حزب توده بودند<sup>۲</sup>. گروه ملکی شامل جلال آل‌احمد، نادر نادرپور، محمدعلی خنجی، ناصر وثوقی و دیگران بود<sup>۳</sup> که در این میان آل‌احمد تأثیر زیادی بر روشنفکران و به‌خصوص هنرمندان همدوره‌ی خود داشت و از جمله‌ی ادیبان و روشنفکرانی (مثل خانلری، شاملو، فاخره صبا، سودابه گنج‌های و...) بود که هرازگاه به گروه‌های تئاتر سر می‌زد و سر تمرین‌های تئاتری هم حاضر می‌شد<sup>۴</sup>.

فضای تئاتر روشنفکری که عبدالحسین نوشین به نوعی پیشگام و سردمدار آن در سال‌های پیش از کودتای ۱۳۳۲ بود نیز از این قاعده مستثنا نیست. در خاطرات و اسناد موجود، گرایش گروه‌های تئاتری موجود به نگرش و جریان‌های چپ کاملاً محرز است.

«برای این‌که روحیه‌ی آن‌دوره را بهتر بشناسید، باید بگویم که پس از ۲۸ مرداد هرکس با نوشین کار کرده بود توده‌ای به حساب می‌آمد. فراموش نکنید که بیش‌تر تئاتری‌ها، حداقل چند روزی نوشین را دیده بودند، در نتیجه فعالیت برای آن‌ها چندان هم آسان نبود. بازیگرانی که بعد از حوادث ۲۸ مرداد در ایران مانده بودند، در روزنامه‌ها

۱- مازنیار بهروز؛ ۱۳۸۰؛ ص ۱۳

۲- همان؛ ص ۲۸

۳- همان؛ ص ۷۸

۴- جمشید لایق، غلامحسین دولت‌آبادی، مینارحمی؛ ۱۳۸۴؛ ص ۹۵، گفتگو با علی نصیریان



شروع به انتشار توبه نامه کردند. هر روز یکی از آن‌ها در چند سطری که زیر عکسش چاپ می‌شد می‌نوشت "اشتباه کردم"، یا "من نبودم" و غیره. بعضی از آن‌ها حتا از این راه نان می‌خوردند. اگر روزنامه‌های آن دوره را نگاه کنید، تقریباً اسامی همه‌ی هنرپیشگان معروف و کم‌تر معروف تئاتر و سینمای ایران را در کنار چنین متن‌هایی خواهید دید.<sup>۱</sup>

این مخمصه حتا دامن افراد کم‌تر مرتبط با نگرش چپ را هم می‌گیرد. مثلاً عزت‌الله انتظامی نیز بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بلوای آتش زدن «تئاتر سعدی» و توقیف و زندانی شدن هنرمندان، توقیف و زندانی می‌شود.<sup>۲</sup> شاهین سرکیسیان که (بعدها گروه هنر ملی از دل همان افراد نشسته بر دور میز درس او شکل می‌گیرد؛ و) عشقش تنها تئاتر بود و نه چیز دیگر، یک بار با تصور سیاسی بودن جلسه‌های تمرین نمایش و تحلیل نمایشنامه که در خانه‌اش برگزار می‌شده، دستگیر می‌شود<sup>۳</sup> و گفته می‌شود آشنایی نزدیک او با نوشین، بزرگ علوی، هدایت و دیگر افراد چپ‌گرایی که مورد ظن شدید حکومت وقت قرار داشتند، از جمله‌ی دلایل استعفای او از شغلش در بانک ملی بود.<sup>۴</sup>

طبقه‌بندی اجتماع در متن چهار صندوق، به‌رغم سیطره‌ی اندیشه‌ی چپ، با کالبدشکافی «اجتماع واقعی پیرامون» در این فضاست که شکل می‌گیرد - اندیشه‌ای که بعدها بعضی از همین چپ‌گرایان (به‌خصوص بیژن جزینی، از پایه‌گذاران فداییان خلق) به آن روی می‌آورند؛ یعنی شناخت و تحلیل درست اجتماع ایران بدون تکیه بر ثئوری‌ها و تجربیاتی که کاملاً به جوامع دیگر مربوط است.

پس از این ترکیب طبقاتی ارائه‌شده در نمایشنامه، نویسنده پیش از هر چیز در ارتباط اولیه‌ی آن‌ها با هم، وجهی دیگر از رابطه‌ی این اقشار را به نمایش می‌گذارد: آن‌ها برای ترساندن دشمن، ایجاد امنیت، آسایش خیال و... به پیشنهاد زرد، تصمیم به ساخت یک مترسک - یک لولوی سرخرمن - می‌گیرند که در این کار، زرد تنه‌ی چوبی پایه‌دار را می‌آورد و اساس را برمی‌نهد، سرخ سوت‌زنان هر چه را به دستش می‌رسد بر آن می‌گذارد، سبز تنها اوراد و اذکار می‌خواند و فوت می‌کند، اما سیاه است که نیم‌تنه و کفش و کلاه خود را بر آن می‌گذارد.<sup>۵</sup> در واقع «سیاه‌مردم» تنها کسی است که از خود و وجودش مایه می‌گذارد و به این ترتیب «مترسک-حکومت» ساخته می‌شود - حکومتی که قرار است پس از نابه‌سامانی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم، اشغال ایران توسط

۱- همان؛ ص ۱۰۰، گفتگو با آریس آوانسیان.

۲- اعظم کیان افراز؛ ۱۳۸۳؛ ص ۱۸۱

۳- لاین و...؛ ۱۳۸۴؛ ص ۷۰، گفت وگو با اسماعیل شنگله.

۴- همان؛ ص ۶۳؛ گفتگو با حسن فانمیان.

۵- بیضایی؛ ۱۳۵۸؛ ص ۷ و ۸

متفکین، برکناری رضاخان و آشوب‌های داخلی بر سر تجزیه‌خواهی و خودمختاری با حضور و زمام‌داری یک پادشاه - محمدرضا پهلوی - بالاخره آرامش را به این سرزمین بازگرداند.

زرد: باید گفت که وجود اون لازم بود، و ما این رو خوب حس کرده بودیم. بنابراین بهش قدرت دادیم -

سیاه: آب و نونش رو می‌دیم.

زرد: و مجهزش کردیم. اون وظایف خودش رو می‌دونه چون اصلاً به خاطر همون وظایف به وجود اومده.

سرخ: دست خوش! حالا می‌تونیم با خیال راحت به کسب و کارمون برسیم.

اما محمدرضا پهلوی در اولین گام به جای ایجاد رفاه عمومی شروع به سرکوب همه‌ی مخالفان و تثبیت قدرت خود کرد:

مترسک: من می‌خوام زنده بمونم - [تفنگ را بالا می‌گیرد] چاره‌ای نیست؛ شما می‌خواستید من خدمتگزارتون باشم، از این به بعد شماها اینی که باید خدمتگزار من باشین.

سیاه: ما تو رو درست نکردیم که با خودمون در بیفتی.

مترسک: شما منو درست نکردین. دیگه نشنوم که بگین منو درست کردین؛ من درست بودم. [با شلاق به زمین می‌کوبد] یالله، یالله برقصین.

ایران اساساً جامعه‌ای عقب‌مانده و پیش‌صنعتی بود. اکثریت جمعیت کشور در مناطق روستایی با بی‌سوادی و نادانی زندگی می‌کردند. حکومت شاه بیش‌تر در پی گرفتن کمک نظامی از غرب به‌ویژه ایالات متحده بود تا پرداختن به هرگونه اصلاحات؛ و از این جاست که قدرت‌نمایی مترسک آغاز می‌شود:

سرخ: [اون می‌خواد] بهش تعظیم کنیم - هه، بهش مالیات بدیم.

زرد: می‌خواد همه‌ی افکار و اندیشه‌هامونو در اختیارش بذاریم.

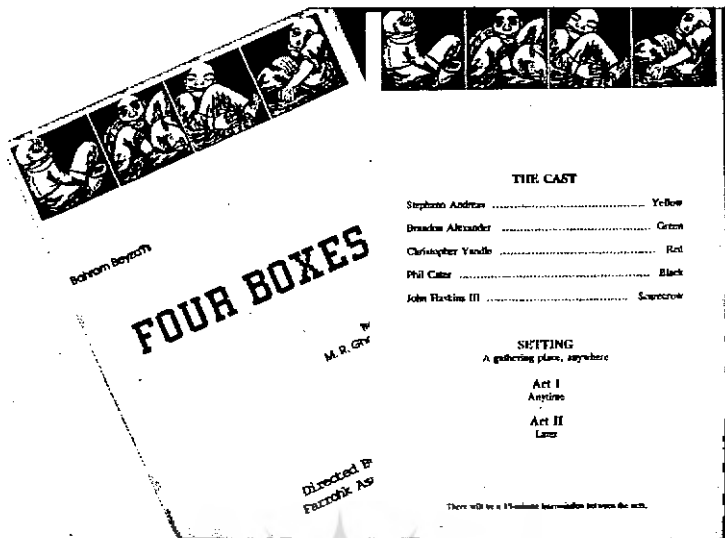
سیاه: لایب بعدشم می‌خواد پشت سرش نماز بخونیم.

زرد: باید فکر کنیم که چطور می‌شه چیزهایی رو که بهش دادیم یکی یکی پس بگیریم؛ شلاق، تفنگ، فشنگ -

سرخ: و حتی زندگی!

زرد: ما با هم قرارهایی می‌ذاریم و فکرهامونو به هم می‌گییم. تا بالاخره راه درستی پیدا کنیم.

پس از این همستگی ظاهری اولیه، مترسک به سراغ سرخ می‌رود که تنها در صحنه مانده. در تاریخ همواره طبقه‌ی بازار - به خاطر اندوخته‌ها و حفظ و افزایش آن‌چه دارند و نیز نقش‌شان در حفظ آرامش جامعه - اولین گروهی از مردم بوده‌اند که جلب‌شان



• برنوشته اجرایی آمریکایی از «چهار صندوق»

برای حکومت‌ها اهمیت داشته، و آن‌ها نیز با آگاهی از این امر یا در اندیشه‌ی صیانت از دارایی خویش با حکومت‌ها کنار می‌آمده یا باج می‌داده‌اند:

مترسک: توی جلسه‌ی شما یک جاسوس بود.

سرخ: [ناگهان به زانو می‌افتد] قربان من یک تاجر ناچیز بیش‌تر نیستم. خرید و فروشی می‌کنم، خیلی ناقابل. دخل و خرجی، خیلی مختصر. نون بخور و نمیری، اون هم به لطف شما. یکی می‌خورم دوتا تصدق می‌دهم. [به زور می‌خندد] راستی اخیراً جنس‌های عالی وارد کرده‌ایم، همه زینده‌ی وجود سرکار. نه قربان، باج نیست

سرخ پس از این اتفاق نه‌تنها از مبارزه کنار می‌کشد که برای دیگران خود را شکنجه‌شده جا می‌زند. سبز نیز در پی او در همنشینی همیشگی‌اش با بازار از مبارزه کنار می‌کشد. در این جا زرد - روشنفکر - که تنها مبارز باقی مانده است با تمهید مترسک به عنوان خائن معرفی می‌شود:

از اطراف، سیاه و سرخ و سبز آهسته به داخل صحنه سرک می‌کشند.

مترسک: چقدر می‌گیری که علناً مخالفت کنی؟

زرد: مسخره‌بازی درنیار.

مترسک: باشه، اون شرط هم قبول؛ من خودم ازت حمایت می‌کنم.

زرد: ببند دهن کثیفت رو!

مترسک: ها، خوبه - خوبه، همین طور فحش های بدتری پیدا کن، صفات کثیف تری. این طوری هم اون ها به تو اطمینان می کنن و هم من دائماً مخوف تر می شم. زرد: با من مثل دوست حرف نزن! ... / [به او حمله می کند] منو با خودت قاطی نکن!

ناگهان از دیدن دیگران خشکش می زند. مترسک خود را عقب کشیده است.

مترسک: چی شد؟ مگه غیر از ما کسی این جاست؟ [نشان می دهد که تازه دیگران را دیده] وای - پس شما این جاییین؟ [به زرد] حق با تو بود، باید بیش تر احتیاط می کردیم. این مراحلی ست که در سال های آتی (در تاریخ ایران) قرار است به کودتای ۲۸ مرداد بینجامد یعنی همانی که در نمایشنامه می توان وضعیت انتهای مجلس اول و ساخت صندوق ها به دستور مترسک را تعبیری از آن دانست. یکی از برنامه های کودتاچیان امریکایی پیش از ۲۸ مرداد این بود که با تبلیغ بر افشار مذهبی به خصوص آن ها که در مقابل جنگ میان دربار و دکتر مصدق، «بی طرفی» اتخاذ کرده بودند (به خصوص طرفداران آیت الله بروجردی که از دخالت در سیاست کناره می جستند)، متقاعدشان کنند طرفداران مصدق توده ای اند تا بتوانند جنگ مذهبی و غیر مذهبی راه بیندازند! و به این ترتیب مبارزات ضد دیکتاتوری به نتیجه نرسد. این رابطه بعدتر میان آیت الله کاشانی و مصدق نیز تکرار می شود و به این ترتیب بخشی از نیروهای مذهبی طرفدار کاشانی از جانبداری مصدق کنار می کشند. و این درحالی ست که نیروهای مذهبی که عمده تاروحنایت پیش از آن ها بوده، همواره در صحنه ی سیاسی ایران قرن بیستم حضور داشته اند و حضورشان با توجه به اعتقادات مذهبی مردم می توانسته کمکی به هر جریان مبارزاتی باشد. همان طور که در دهه ی ۱۳۰۰، برخی از نیروهای مذهبی به رهبری آیت الله مدرس با رضاشاه و اصلاحات او به مخالفت برخاستند؛ در دهه ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه ی ۱۳۳۰، اقلیتی از نیروهای مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی و فداییان اسلام، و باز در دهه ی ۱۳۴۰، عمده تاروحنایت به رهبری آیت الله خمینی و نهضت آزادی، ثابت کردند که به منزله ی نیروی سیاسی بسیار جدی اند. از سال ۱۳۵۷ تا کنون، فعالان مذهبی حکومت را در اختیار گرفته و جمهوری اسلامی ایران را بنیان گذاشته اند.

با این اوصاف، در نمایشنامه، این سیاه - مردم - است که از مترسک فریب نمی خورد. پس مترسک با تحقیر او و یادآوری تحقیرهایی که تمام آن دیگران - زرد، سبز، سرخ - بر او روا داشته اند می خواهد او را به همکاری با خود وادارد اما او نه می پذیرد و نه فریب می خورد، پس به ضرب شلاق و زور مجبور می شود که تعدادی صندوق بسازد. او فریاد می کشد و کمک می خواهد اما آن سه ی دیگر در کش و قوس بدگمانی، دعوا، و مقصر و جاسوس خواندن یکدیگرند و این گونه است که صندوق ها سر می رسند.

از چپ صحنه، سیاه که زیر صندوقی خم شده، آهسته و تحلیل رفته وارد می شود، با

چند قدم فاصله مترسک که می‌خندد و شلاقش را در هوا تکان می‌دهد.  
مترسک: های! های!

آن سه [رنگ دیگر] مبهوت مانده‌اند. صحنه تاریک می‌شود.

کودتاچیان در آن دوره می‌دانستند گروه‌های درگیر مبارزه، خود با یکدیگر اختلاف دارند؛ و با استفاده از همین نقطه ضعف خیال خود را تا حدود یک دهه راحت می‌کنند، تا مرحله‌ی بعد: اصلاحات ارضی در دهه‌ی ۴۰ و جریان ۱۵ خرداد. تا این دوران و حتی چند سالی بعد آن مبارزه به شکل سازمان یافته وجود ندارد و ساواک به شدت بر اوضاع مسلط است. تنها گروه‌های دانشجویی مستقل وجود دارند، بعضی توده‌ای‌های قدیم، بازماندگانی از جبهه‌ی ملی، و مذهبی‌های قدیم. این‌ها که به‌طور مستقل کار می‌کنند، جوانه‌های جنبش چریکی‌اند که هنوز شکل نگرفته‌اند.

جور و ستمی که سیاه در انتهای مجلس اول می‌کشد همان است که تمام مردمان رده‌های اجتماعی فرودست متحمل می‌شدند. به یاد بیاوریم کشتگان قیام خونین ۳۰ تیر ۳۱ به‌پشتیبانی از مصدق‌را، و نیز قتل‌های سیاسی و اعدام روزنامه‌نگاران و مبارزانی چون محمد مسعود، کریم‌پور شیرازی و دکتر حسین فاطمی‌را، قیام دانشجویی ۱۶ آذر و کشته شدن شریعت‌رضوی، قندچی و بزرگ‌نیا در تظاهرات دانشجویان علیه سفر نیکسون به ایران، اعدام مرتضی کیوان در ۱۳۳۳ و خسرو روزبه در ۱۳۳۷ و تمامی اعدام‌ها و کشتارهایی که در انتظار قربانیان آتی بود. شاخص نمادین این خون‌های ریخته در ادبیات آن دوره، فارغ از مرام و عقیده‌ی سیاسی، وارطان سالاخانیان است. وارطان که عضو فعال حزب توده بود در سال ۱۳۳۳ همراه رفیقش محمود کوچک‌شوشتری در حال پخش نشریات حزب توده در تهران دستگیر شد. هردو در تشکیلات فرمانداری نظامی تهران که برای کودتا نقش محوری داشت و پیشگام ساواک بود، تحت شکنجه‌ی شدید قرار گرفتند. گرچه هردو از اعضای رده‌پایین حزب بودند و نمی‌توانستند اطلاعات چندان مهمی داشته باشند، تا سرحد مرگ مقاومت کردند. این مقاومت قهرمانانه، احمد شاملو را برانگیخت تا شعر «مرگ وارطان ۲» (در آن‌روزگار چاپ شده با نام «مرگ نازلی ۳») را بسراید. و این درحالی‌ست که اگر نقل روزنامه‌ی کیهان به نقل از کریستین مانیئور در سال ۱۳۲۹ را تا حدی بپذیریم که حزب توده تنها سازمانی‌ست که می‌توان آن را یک حزب سیاسی خواند، تضادش با این اتفاق قابل توجه است که روی هم‌رفته، اعضای عادی و میانی حزب در برابر کودتا مقاومت کردند، درحالی‌که رهبران حزب با از کشور گریختند یا برای نجات جان خود با سران کودتا

۱. بهروز؛ ۱۳۸۵؛ ص ۱۶۲.

۲. احمد شاملو؛ ۱۳۵۹؛ ص ۶-۱۵.

۳. احمد شاملو؛ ۱۳۵۵؛ ص ۹-۷۷.

همکاری کردند<sup>۱</sup>. اما آنان که در این میان بر جان‌باختگان خود گریستند یا خود جان باختند، سیاه‌بختانی بودند که در نمایشنامه‌ی چهار صندوق رنگ سیاه بر چهره دارند.

### ب) مجلس دوم:

مجلس دوم با گزارش مترسک آغاز می‌شود؛ این گزارش اوست از همه‌ی آن‌چه جای فشار صندوق‌ها - نبود آزادی - را بر کرده است:

مترسک: خبری نیست. هیچ خبری نیست. تماشاگران محترم، لازمه نکته‌ای رو تذکر بدم. اوضاع عوض شده. ما بالاخره با هم کنار اومدیم، یعنی چاره‌ای هم نبود. یکی باید دیگری را دلالت می‌کرد، و کرد. موقعیتی کم‌نظیر؛ ایامی درخشان. حالا دیگه از آرامش و سکونی برخورداریم که تا دنیا دنیا بوده سابقه نداشته...

پس از سرکوب شدید ۱۳۳۲، تا پایان دهه جز انعقاد چند معاهده‌ی نظامی با ایالات متحده و سرزیرشدن کمک‌های نظامی و اقتصادی امریکا به ایران و رفع اختلاف ایران و انگلستان بر سر موضوع نفت، تغییر چندانی در ایران روی نداد<sup>۲</sup> و اوضاع به همان آرامی بود که مترسک گزارش می‌دهد. در سال ۱۳۴۱، شاه یک فرآیند اصلاحی را آغاز کرد که به تغییر ایران از یک جامعه‌ی مبتنی بر کشاورزی، پیشاصنعتی، و پیشاسرمایه‌داری به جامعه‌ای نیمه‌صنعتی سرمایه‌داری و آماده‌ی ادغام در نظام اقتصاد جهانی کمک کرد. هسته‌ی مرکزی این برنامه‌ی اصلاحی که شاه دوست داشت آن را «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و ملت» بنامد، اصلاحات ارضی بود<sup>۳</sup>. پس مترسک در پی این آرامش ظاهری می‌رود که به کارها و شاید استراحتش پردازد. اما توصیف رنگ‌ها - اقشار حاضر در جامعه - از وضع موجود این چنین است:

زرد: در صندوق من همه‌گونه وسایل امن و آسایش فراهم شده. ما مجهز به حرارت‌سنج برقی و سرماسنج خودکار، بلیت بخت‌آزمایی و مطبوعات آزاد هستیم... و همه‌ی این‌ها البته از این حکایت می‌کند که ما مجهز به حرارت‌سنج برقی و سرماسنج خودکار، و انواع پرده‌ها برای جلوگیری از نور آفتاب هستیم. یخچال‌های ما سردتر از محیط اطراف نیست. ما صاحب یخ‌قالبی، کره‌ی قالبی، افکار قالبی، و همه‌ی چیزهای قالبی هستیم، و این نشون می‌ده که غمی روی زمین باقی نمونده، غیر از غم‌های قالبی. سیاه: ما الان وضع مون فرق کرده، ما دیگه همونایی نیستیم که بودیم، ما این‌هایی هستیم که هستیم، یعنی که نه خیال کنین؛ ما الان شرکت داریم، بیطار داریم، هر جا می‌ریم چند نفر ما رو می‌پان... که مبادا بهمون بد بگذره... به لطف الطاف شما درآمدمون سه‌برابر شده [مترسک: قبلاً هیچ چی نمی‌گرفته و الان درست سه‌برابرش می‌گیره]...

۱- بهروز؛ ۱۳۸۰؛ ص ۴۷

۲- همان؛ ص ۶۲

۳- همان؛ ص ۸۰

بنده خیلی خوش‌وقت‌م که به من و امثال من، فرصت داده شده که از انواع فرصت‌ها، در هر فرصتی که پیش بیاد، احساس خوشحالی کنم!  
سبز: مگه مشاغل متعدد اجازه‌ی عرض ارادت می‌ده؟ خیر. بنده الان در تمام زمینه‌های علمی، قضایی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، طبی، دینی و بسیاری علوم کشف‌نشده صاحب کرسی هستم. تألیفات متعدد، پیروان بشمار، دیگه فرصتی نمی‌مونه.

سرخ: وضع بازار بسیار خوب است، همه‌چیز رو به ترقی ست. پیشرفت می‌بارد. سفته و چک اعتبار خاصی پیدا کرده‌اند، اعتبارشان حتا از اعتبار خود آدم بیش‌تر است. اقساط و وام‌های طویل‌المدت این عصر طلایی را بیش از پیش درخشان کرده‌اند. بازار قالی عین بازار مویز است. ما خوشحالیم، چون مدل ماشین‌ها هر سال عوض می‌شود. یعنی درست وقتی که آدم از قبلی سیر شده -

تمام این جملات بی‌هویت کلیشه‌ای آیا یادآور تمام مصاحبه‌ها در رسانه‌های عمومی نیست که قرار است همه‌چیز را خوب و خوش نشان دهند؟ ریشه‌ی این بی‌هویتی و بی‌انگیزگی به دهه‌ی ۳۰ برمی‌گردد؛ دهه‌ی شکست. نسلی جوان از فعالان سیاسی - که عمدتاً تحصیل‌کرده بودند - آرمان‌های خود را به واسطه‌ی کودتایی که قابل پیشگیری بود و با حداقل تلاش به پیروزی رسیده بود، بریادرفته می‌دیدند. تهاجم ۲۸ مرداد می‌توانست به نقطه‌ی عطفی برای تشدید مبارزه و گذار جنبش از یک روند سیاسی به یک روند نظامی تبدیل شود اما ناتوانی برخی روشنفکران در تشخیص و راهبری شرایط و کنارکشیدن مذهب‌یون و بازار که ارتباط مستقیم و بهتری با مردم داشتند این امکان را از میان برد. در نتیجه نظام شاهنشاهی دهه‌ی ۳۰ را پس از کودتای تحت رهبری سازمان سیا و کمک سازمان جاسوسی انگلستان و ساقط کردن حکومت ملی‌گرای دکتر مصدق، با تحکیم پایه‌های حکومت خود از سر گذرانده بود.

مترسک: به وجود آوردن این آرامش و تفاهم آسون نبود. اوائل حتا شدت عمل لازم داشت، بله شدت عمل! البته فقط به خاطر سعادت آینده‌ی خودشون. می‌دونید که دلالت دیگران بدون رحمت نیست - بله، بالاخره موفق شدیم. بهترین قاعده پیدا شد، و اون همین‌ه که می‌بینید... اون‌ها به صندوق‌هاشون عادت کرده بودند، و حالا می‌شه گفت که علاقمند شده‌اند... شاید دیگه یادشون رفته که می‌شه بیرون اومد [لیخند می‌زند] - بنابراین حالا دیگه من می‌تونم به خواب راحت بکنم.

اما در دهه‌ی ۱۳۴۰، مخالفان رژیم شاهنشاهی دستخوش یک دگرگونی و تحول نسل‌ها شده بودند. نسل پیشین آموزه‌های سیاسی و تجربیات خود را در دهه‌ی بیست به دست آورده بود که در پی سقوط رضاشاه به دست متفقین در ۱۳۲۰ آغاز شد و تا سقوط مصدق در ۱۳۳۲ ادامه یافت. در سطح عمومی، دوره‌ی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دوره‌ی

مبارزه بین شاه و مخالفان بود. شاه مجبور شده بود از شدت سرکوب دهه‌ی قبل بکاهد. این دوره عصر بازگشت نسبی قوانین مشروطه و فعالیت باز و آزاد بود. احزاب سیاسی این دوره نشان دادند که نمی‌توانند فعالیت‌های خود را در دوره‌ی سرکوب شدید دولتی پس از کودتای ۱۳۳۲ ادامه دهند. گشایش فضای سیاسی سال‌های ۱۳۳۹-۴۲ مؤید این نظر است (چرا که به محض سرکوب دوباره، تمامی گروه‌های سیاسی این دوره عاجز از فعالیت از کار درآمدند). از جمله‌ی این گروه‌ها می‌توان جبهه‌ی ملی دوم (و سوم) را نام برد که برخی از همکاران سابق مصدق آن را در خرداد ۱۳۳۹ تأسیس کردند و در رأس مخالفان قرار داشتند. راهبرد این جبهه درخواست انتخابات آزاد و انجام اصلاحات بود. در ادامه دانشجویان دانشگاه، اتحادیه‌های صنفی و برخی از روشنفکران مارکسیست نیز به این جبهه پیوستند! از دیگر گروه‌های فعال این دوره می‌توان نهضت آزادی ایران (که به دست چهره‌های مرتبط با جبهه‌ی ملی به رهبری اشخاصی چون مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی تشکیل شده بود)، گروه سیاسی شکل‌گرفته پیرامون خلیل ملکی به نام نیروی سوم، و در نهایت جنبش مذهبی مخالفان حول آیت‌الله خمینی برشمرد.<sup>۲</sup>

در گرماگرم این فضاست که زرد صدای ناله می‌شود؛ صدایی که «زرد-روشنفکر» پیش از همه می‌شنود و برای کمک به صاحب آن از «صندوق-حصار» خود بیرون می‌آید. سبز و سرخ نیز در ادامه بیرون آمده و بار دیگر موقعیت در حصار خود را که حاصل عمل مترسک است به یاد می‌آورند؛ مترسکی که اینک آسوده خوابیده:

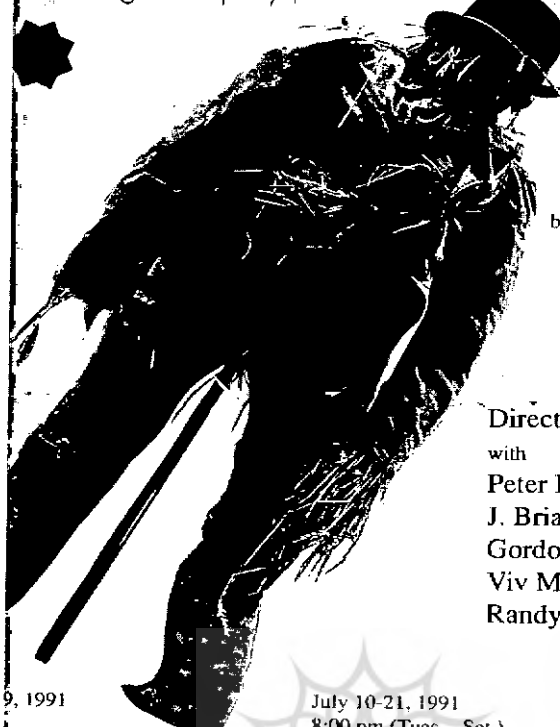
سبز: یعنی این قدر مطمئن که خوابش بیره؟ این اطمینان توهین‌ست به ما... اون مطمئن بوده که ما سر بلند نمی‌کنیم، که جرأت هیچ کاری نداریم.

یکی از جنبه‌های مهم محیط سیاسی کشور و یکی از عواملی که مشکلاتی را به اپوزیسیون تحمیل کرد، عبارت از این بود که رژیم شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید. رژیم نه تنها همه‌ی احزاب سیاسی مستقل، انجمن‌ها، اتحادیه‌های کارگری، و هر گونه اجتماع دیگری را از میان برداشته بود، بلکه تلاش آن‌ها برای سازماندهی مجدد را نیز سرکوب و خنثی کرده بود. این حقیقت که اپوزیسیون حتی نمی‌توانست شبکه‌ای در داخل کشور ایجاد کند چه رسد به مبارزه با شاه، قدرت حکومت را نشان می‌داد.<sup>۳</sup> اما رنگ‌ها از خواب مترسک یا همان آزادی‌ظاهری موجود استفاده کرده و تصمیم به مبارزه‌ی جدی می‌گیرند:

سبز: حالا باید ثابت کنیم که این طور نیست. باید یک کار تاریخی بکنیم.

زرد: [عصبی؛ به سیاه] نمی‌دونم چه جوری این‌ها رو تو مغزت کردن. این‌ها رو یادت داده‌ن تا هیچ کاری برای نجات خودت نکنی... اگر تو خودت کاری نکنی،





# ★ THE FOUR CASES

by Bahram Beyza

★  
adapted by  
Persa and Farbridge

Directed by Soheil Parsa

with

Peter Farbridge

J. Brian Macdonald

Gordon Mackenzie

Viv Moore

Randy Swyer

9, 1991

July 10-21, 1991

8:00 pm (Tues. - Sat.)

tickets \$12/\$14

2:30 (Sun. PWYC)

Extra Space

30 Bridgman Ave.

TORONTO (416) 531-1827

by acknowledges the support of the City of Toronto through the Toronto Arts Council and Metro Toronto through the Cultural Affairs Division

● اعلان اجرایی کانادایی از «چهار صندوق»

هیچ کس دیگه هم به فکر نیست. اونى که باید تو رو نجات بده خود تویی نه کس دیگه.

و انگار در این جاست که زرد تمام کوشش خود را برای بیداری سیاه می کند تا همگی با هم به جنگ و مبارزه برخیزند.

سرخ: حملات باید در یک موقع و از همه طرف باشه. تا اون گیج بشه و ندونه با کدوم طرف می جنگه.

زرد: کاملاً درسته. با این وجود ممکنه قربانی بدیم. شاید لازم باشه یکی خودش رو جلو بندازه، تا دیگران فرصت داشته باشند که اسلحه رو از چنگش خارج کنند.

پس از سرکوب خونین نهضت ۱۵ خرداد و تبعید آیت الله خمینی در سال ۴۲ نسل جدیدی از فعالان سیاسی - چه اسلامی و چه مارکسیست - در ایران تحت تأثیر

جنبش های رهایی بخش بین المللی و شرایط اختناق داخلی به این نتیجه رسیدند که تنها راه برخورد با نظام شاهنشاهی و آن چه آن ها دیکتاتوری حاکم می خواندند، عمل مسلحانه است. مهدی بازرگان، از چهره های برجسته ی مخالف در آن زمان نیز، در

جریان محاکمهی خودش در دادگاه نظامی در دهه ی ۴۰ می گوید: ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی [مشروطه] به مبارزه ی سیاسی برخاسته ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاتری ها بگویند!... و این آغازی ست برای شکل جدیدی از مبارزه. واقعیت سیاسی سال های پس از ۱۳۴۲ ثابت کرد امکان گفت وگویی عقلایی با نظام خشنی با اعتماد به قدرت خود و بدون تحمل و رواداری هیچ گونه مخالفت و بی توجه به آرای مردم، وجود ندارد. معنای این وضعیت آن بود که یافتن روشی مناسب برای تثبیت مجدد اپوزیسیونی سازمان یافته و بادوام الزامی ست. بادوام نه به معنای بقای صرف بلکه به منظور رشد کردن در شرایط اجتماعی سیاسی سرکوبگر بود. ایجاد رابطه ای استوار و پایدار با مردم و هدایت آنان برای سرنگونی موفقیت آمیز رژیم، به هدف غایی نسل جدید تبدیل شد.<sup>۲</sup>

زرد: یادمون باشه که قسم خوردیم. و باز یادمون باشه که برای جنگیدن چه وسایلی داریم.

سرخ: جنگ و دندون.

سبز: مشت.

سیاه: اردنگی.

زرد: صداقت.

باید توجه کرد که سازماندهی و به کارگیری روش های خشونت آمیز به اعتماد به نفس نیاز داشت. در این زمینه نسل جدید منحصر به فرد بود. این نسل آماده بود حتی هنگامی که باید از نقطه ی صفر آغاز کند، به نظام سلطنتی اعلان جنگ دهد. این نسل با بی باکی و شجاعت محضی که تنها سرمایه ی آنان به شمار می آمد، بدون انتظار کمک از خارج، با تجربه ی کم یا حتی بدون آن در مورد اقدام مسلحانه، نظام سلطنتی را در اوج قدرت به چالش کشانید.<sup>۳</sup>

دست آخر رنگ های مبارز برای آغاز راه، شکستن صندوق های شان را پیشنهاد می کنند؛ با تبر. نخوانده معلوم است که اولین شکننده (به هر دو معنی کلمه!) «سیاه» است اما نمایشنامه در این جا - پایان - برگی دیگر رو می کند. هر یک می مانند از ترس این که مبدا دیگری صندوقش را نشکنند. همه دوباره صحنه را ترک می کنند؛ حتی زرد که تنها امید سیاه است برای داشتن همراه و پشتیبان، و سیاه در صحنه می ماند با صندوق شکسته اش. سه رنگ دیگر به صندوق هایشان برمی گردند و در صندوق ها بسته می شود. سیاه آرام گریه می کند. از تاریکی صدای خنده ی وحشتناک مترسک به گوش می رسد.

۱ - غلامرضا نجانی؛ ۱۳۷۱؛ ص ۳۷۳.

۲ - بهروز؛ ۱۳۸۵؛ ص ۶۹.

۳ - همان؛ ص ۷۴.

در آن سو - در تاریخ ایران دهه‌ی چهل - شاه، هنگامی که از پشتیبانی امریکا مطمئن شد و برنامه‌ی اصلاحات را در دست گرفت، با قاطعیت علیه جبهه‌ی ملی اقدام کرد و آن را تا سال ۴۲ به کلی سرکوب کرده بود. مخالفت دیگری با شاه از محافل مذهبی برخاست. مخالفان مذهبی به رهبری مراجع بزرگ شیعه در خصوص مسائلی از جمله اصلاحات ارضی و واگذاری حق رأی به زنان با شاه روبه‌رو شدند. این حرکت نیز در ۱۵ خرداد ۴۲ که شاه به ارتش دستور داد همه‌ی مخالفان را سرکوب کند، پایانی خونین یافت و سال بعد آیت‌الله خمینی نیز به تبعید فرستاده شد. در باقی سال‌های دهه‌ی ۴۰ شاه به صورت فرمانروایی خودکامه و متکی به نفس حکومت کرد و در ۴ آبان ۱۳۴۶، شاید در همان روزهای نگارش این نمایشنامه، تاجگذاری کرد! پس برای مبارزه هیچ‌کس نماند جز مردم - سیاه - که دیوانه‌وار تیر را بر می‌دارد، در برابر دستور مترسک سلاح‌بالابرده، زانو نمی‌زند و به جایش به طرف تاریکی نعره می‌کشد:

خورشید! خورشید!

و

صحنه تاریک می‌شود.

خرداد ۱۳۸۶

؛

منابع:

- بهرام بیضایی؛ چهار صندوق؛ انتشارات روزبهان؛ چاپ اول؛ پاییز ۱۳۵۸.
- بهرام بیضایی؛ نمایش در ایران؛ انتشارات روشنگران و مطالعات زنان؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۰.
- اعظم کیان‌افراز؛ جادوی صحنه؛ انتشارات افراز؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۳.
- جمشید لایق، غلامحسین دولت‌آبادی، مینارحمتمی؛ سرکشیان، بنیانگذار تئاتر نوین ایران؛ نشر صالحین؛ تهران؛ ۱۳۸۴.
- مازیار بهروز؛ شورشیان آرمان‌خواه (دلایل ناکامی چپ در ایران)؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛ ۱۳۸۰.
- مازیار بهروز؛ تأملاتی پیرامون تاریخ شورشیان آرمان‌خواه در ایران (مجموعه‌ی مقالات و مصاحبه‌ها)؛ نشر اختران؛ تهران؛ ۱۳۸۵.
- احمد شاملو؛ کاشفان فروتن شوکران؛ سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار؛ تهران؛ ۱۳۵۹.
- احمد شاملو؛ هوای تازه؛ انتشارات نیل؛ تهران؛ ۱۳۵۵.
- باقر عاقلی؛ روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی؛ نشر گفتار؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
- غلامرضا نجاتی؛ تاریخ ۲۵ ساله‌ی ایران، ج ۱؛ موسسه‌ی فرهنگی رسا؛ تهران؛ ۱۳۷۱.